



پدرش در ایران ایجاد می‌کنند را می‌پسندند، اینها راه خود را می‌روند و در مسیر تجدد و غربی شدن حرکت می‌کنند، ولیکن قاطبه مردم ایران سنتی هستند و کاملاً یک دیوار نامرئی مستحکمی میان قاطبه مردم و دستگاه حاکم و جریان غرب‌گرا در ایران وجود دارد. به طور مثال، عموم خانواده‌های مذهبی و سنتی که قاطبه مردم ایران را تشکیل می‌دهند، دختران خود را به دانشگاه نمی‌فرستند، بالاتر از آن حتی دبیرستان هم نمی‌فرستند. چرا؟ چون معتقدند بچه‌های شان بی دین می‌شود.

اگر ۳۰ سال پیش می‌گفتند فلانی خانم دکتر هستند چه چیزی به ذهن می‌رسید؟ این به ذهن می‌آمد که ایشان خانم آقای دکتر هستند. معنی این بود. ما در اقوام خود داشتیم. حتی در فیلم‌ها و سریال‌های آن زمان خانم دکتر به این معنا بود. الان وقتی بگویند خانم دکتر چه چیزی به ذهن شما می‌رسد؟ من فکر نمی‌کنم کسی به ذهنش خطور کند که منظور خانم آقای دکتر هستند.

خانم دکتر، یعنی خود این فرد دکتر دارد. مسئله به همین راحتی است. شاید تا ۲۰ سال قبل هم همین معنا در ذهن‌ها بوده است؛ لاقلاً در جامعه سنتی. شاید این چنین بود که می‌گفتند خانم دکتر به معنای خانم آقای دکتر بود. به همین راحتی این مفهوم تغییر کرد. چه شد که جامعه ایرانی، دختران خود را به دانشگاه فرستاد؟ انقلاب این کار را کرد. به مردم اطمینان داد (البته اطمینان خیلی درستی نبود!) که انقلاب شده و فضای دانشگاه‌ها اسلامی و خوب است و خانواده‌ها هم به این مسئله اطمینان کردند و دختران خود را به دانشگاه فرستادند. یا مثلاً عموم خانواده‌های سنتی ایران، که قاطبه مردم ایران را تشکیل می‌دادند، تلویزیون نداشتند. تلویزیون و رسانه عامل بسیار مهمی در مدرنیزاسیون جامعه بود. مردم ایران اعم از خانواده‌های مذهبی و سنتی تلویزیون نداشتند و این نادر و حتی بد بود که اگر کسی تلویزیون داشت. در خانواده‌های مذهبی حداقل این چنین بود. کسی تلویزیون نگاه نمی‌کرد. انقلاب شد و تلویزیون‌ها وارد خانه‌ها شد و تا دورترین نقاط ایران رفت.

◆ یعنی این اشخاص انقلاب را جزئی از حلقه اتصال به دنیای مدرن و مدرنیته می‌دانند؟

دقیقاً این طور می‌بینند. این مثال‌هایی که عرض کردم مویذاتی ابتدایی در راستای همین اندیشه است. من معتقدم این جریان، ولو پروژه و نقشه‌ای هم نبوده، ولی به شکل طبیعی انقلاب را به مسیر خود می‌بردند. آنها می‌خواستند انقلاب در مسیر مدرن کردن جامعه حرکت کند و انقلاب هم در مسیر خود بود.

شما وضعیت اقتصاد را ببینید. از آغاز انقلاب گفتیم انقلاب اسلامی و اقتصاد اسلامی، اما اقتصاد را چه کسانی

برنامه‌ریزی کردند؟ تحصیل کرده‌های آمریکا و انگلیس اقتصاد کلان و خرد را برنامه‌ریزی کردند. مرحوم نوربخش و قبل از آن را ببینید که بچه‌های انقلابی ولی تحصیل کرده غرب بودند. به عقیده اینها اقتصاد علم است و مدل غربی باید اجرا شود. در حقیقت انقلاب بدل خیلوله یا کاتالیزور یا پوشش و اسب تروایی برای این شد که مدرنیسم وارد ایران شود.

◆ همین اتفاق در مشروطه هم رخ داد؟

همین اتفاق در مشروطه هم وجود دارد. جریانی از مشروطیت به عنوان اسب ترووا استفاده کردند. یعنی ظاهری داشته باشد که مردم مسلمان سنتی و معتقد و پیرو علما را داشته باشد را فریب دهد و درون این محتوا، درون مایه دیگری به کشور منتقل شود.

می‌خواهم بگویم نوع تحلیل افراد متفاوت است. همان چیزی که آنها به آن تجدد جامعه ایران می‌گویند لزوماً نائینی به این تجدد جامعه ایران نمی‌گوید. نائینی این را پله‌ای از پلکان حرکت ما به سمت نظام سیاسی کامل اسلام می‌بیند. به بیان دیگر نائینی با تالیف تنبیه‌الامه به دنبال نظام‌سازی سیاسی از منظر اسلام به قدر مقدور است.

◆ این قدر مقدور به چه معناست؟

ما قاعده‌ای در فقه داریم که به نام قاعده المیسور است. از این عبارت گرفته شد که «المیسور لا یسقط بالمعسور». اگر بخواهیم فارسی ترجمه کنیم به معنی این شعر است که «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید». اگر نمی‌توانیم ۱۰۰ را به دست بیاوریم باید به ۹۹ برویم. نشد ۹۸ و اگر نشد ۹۷ یعنی منقطع صفر و یک حاکم نباشد که یا هست یا نیست، یا خاموش یا روشن! ما میان تاریکی مطلق و روشنایی مطلق، درجاتی از نور و روشنایی را داریم. میان سفید کامل و سیاه کامل، خاکستری را داریم. این قاعده المیسور است. پس المیسور یعنی آن مقداری که شدنی و ممکن است، به خاطر آن مقدار که نمی‌شود، ساقط نمی‌شود. بنابراین این قاعده این درست نیست که بگوییم یا باید همه اجزا باشد یا اینکه هیچ. البته این قاعده مفصلی است و خیلی بحث دارد. المیسور باید به مقداری باشد که بتوانیم بگوئیم این یک نمونه‌ای از آن اصل است. شخصی خواست شیر را روی بدنش خالکوبی کند اما چون درد داشت، اجازه نمی‌داد هیچ قسمتی از شیر را خالکوبی کنند و در نهایت گفتند «شیر بی‌پال و دم و اشکم که دید؟ این چنین شیر خدا کی آفرید؟» البته اگر آن شیر بزرگ نیست باید یک شیر بچه‌ای باشد که بتوانیم بگوئیم آن نمونه‌ای از او است، منتها نمونه‌ای محدود است.

مثلاً اگر شما نماز ایستاده نمی‌توانید بخوانید، نماز نشسته بخوانید. اما باز هم نماز هست. نه این که شخص بگوید نماز برای چه بود؟ برای این بود که افراد ورزش کنند و بدن آنها حرکت کند، پس من که صبح‌ها نرمش می‌کنم این همان نماز می‌شود. این طور نباید باشد. این خلاصه‌ای از قاعده المیسور است.

قاعده المیسور به ما می‌گوید اگر توانستیم نظام سیاسی کامل را به اجرا درآوریم، این مطلوب است. اگر نشد این گونه نیست که ما کاملاً ترک و رها کنیم و بی خیال شویم و بگوئیم نمی‌شود. باید به مرتبه پائین برویم، اگر نشد باز هم به مرتبه پائین‌تر برویم. البته این مراتب باید به مقداری پائین بیاید که کماکان عنوان نظام سیاسی اسلام را بتوان بر آن حمل کرد. اگر از یک جایی به بعد این عنوان بر آن صدق نکند، طبیعی است که معنی ندارد که بگوئیم طبق قاعده المیسور این نظام سیاسی اسلام است. این طور نیست.

انعطافی که سیاست‌مدار و سیاست‌باز از خود بروز می‌دهد این است که گاهی مواقع خیلی به آن اصول پایبند نیست ولیکن یک اسلام‌مدار و فقیه این طور نمی‌تواند عمل کند و این طور عمل نمی‌کند. او بالاخره چهارچوب‌هایی دارد و آنها هم نظری است که باید استنباط شود. همه باید استنباط شود. می‌گوید یک نظام سیاسی کامل داریم که این مشخصات و مختصات را دارد. یک مرحله پائین‌تر این است و مرحله پائین‌تر باز این است و اگر از این مرحله به بعد پائین‌تر رود، دیگر اساساً آن نظام سیاسی اسلام نیست.

جناب میرزای نائینی در کتاب تنبیه‌الامه در حقیقت تجربه‌ای را از طراحی قدر مقدور از نظام سیاسی اسلام در عصر سلاطین جور به نمایش می‌گذارد. می‌گوید اگر سلطان جور و ظلم بر حکومت بود و ما، به هر دلیلی، توان این که او را کاملاً کنار بگذاریم، نداریم، آیا می‌شود چیزی به نام نظام سیاسی اسلام تعریف کرد یا خیر؟ او دنبال ارائه این الگو و مدل است. الگویی از نظام سیاسی اسلام که در این شرایط خاص ممکن باشد.

طرح کلی نظام سیاسی شیعه در نظر نائینی

در نمودار صفحه بعد مشخص کردیم که چه چیزی در ذهن نائینی و امثال او می‌گذرد. این نمودار سه قسمت دارد. حاکم، نوع حکومت و قانون. در این نمودار از سمت راست به چپ، از بدترین به بهترین نوع حکومت حرکت می‌شود. در بدترین حالت حاکم عبارت از هر انسان قدرتمند است و فلسفه سیاسی عبارت است از الحق لمن غلب، حق با کسی است که پیروز شود. هر کسی شمشیر در دست دارد حق با او است. همان مدلی که بنی‌امیه از آن استفاده کرد، بنی عباس هم حتی از این مدل استفاده کردند. حاکم هم انسانی است که بتواند سایر رقبا را از میدان خارج کند.

حکومت کدام حکومت است؟ طبیعتاً حکومت استبدادی است و قانون کدام است؟ اراده شاه است. پس حاکم انسان قدرتمندی است که رقبا را کنار زده است. با فلسفه سیاسی هر کسی شمشیر دارد پیروز است. حکومت استبدادی و قانون، اراده شاه است. یک گام جلوتر می‌آییم. در گام بعدی شاه، هر انسان قدرتمندی نیست. در مدل دوم شاه عبارت از شاه شیعه است. حکومت استبدادی و قانون، اراده شاه است. در نوع حکومت و قانون تغییری ایجاد نشد فقط حاکم مثلاً کافر یا غیر شیعه نیست بلکه یک شیعه است. اتفاقی که در زمان صفویه و قاجاریه می‌بینید. حاکم به ظاهر شیعه است.

جریانی از مشروطیت به عنوان اسب ترووا استفاده کردند. یعنی ظاهری داشته باشد که مردم مسلمان سنتی و معتقد و پیرو علما را داشته باشد را فریب دهد و درون این محتوا، درون مایه دیگری به کشور منتقل شود